



شکسپیر و شرکا

جرمی مرسر از زندگی خود می‌گوید



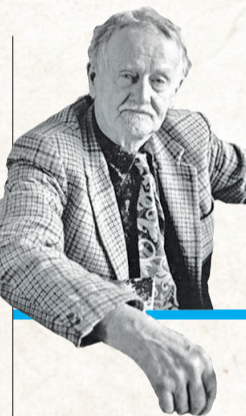
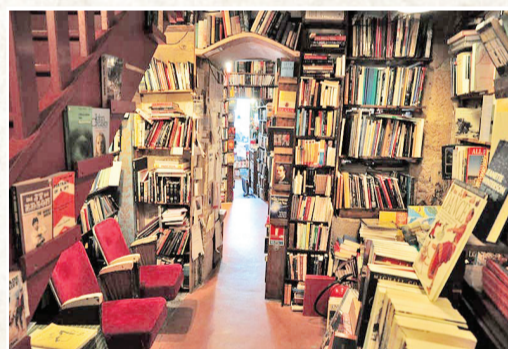
همان طور که مرسر در کتابش نوشته، ویتمن تأثیر مهمی بر زندگی‌اش گذاشت و قطعاً اگر دیگر آدم‌های کتابفروشی هم لب به سخن باز می‌کردند از تأثیرات او و زندگی در کتابفروشی بر زندگی‌شان می‌گفتند. «شکسپیر و شرکا» برای آنها چیزی بیشتر از یک مکان بود. آنها در کتابفروشی راه و رسم بهتر زندگی کردن را یاد گرفتند.



قدم زدن معروف‌ترین کتابفروشی جهان با خواندن کتاب نویسنده‌ای که زمانی در آنجا زندگی می‌کرد

تمرین بخشندگی و سخاوت در شکسپیر و شرکا

احمد محمدتیریزی
روزنامه‌نگار



ویتمن زمانی که دور دنیا سفر می‌کرد، نوشته بود: «در تمام دنیا هیچ شیوه زندگی‌ای بهتر از این وجود ندارد که پیاده در قصر دنیا سیاحت کنی، راه بروی، آواز بخوانی و بخوانی؛ کتاب زندگی را بخوانی.» همین جملات خوبی طرز فکر متفاوت ویتمن را نشان می‌دهد. او با همین طرز فکر کتابفروشی را باز کرد و به دنبال پیاده کردن روش‌های متفاوتش برای زندگی بود. ویتمن کتابفروشی را با این شعار باز کرد: «بخش آنچه را می‌توانی؛ بگیر آنچه را لازم داری.» از همان روز اول، برای دوستانی که نیاز به جایی برای خواب داشتند، تختی پشت مغازه گذاشت. برای کسانی که نمی‌توانستند پول کتاب‌ها را بپردازند کتابخانه امانتی رایگان درست کرد. او سوپ را برای مراجعان گرسنه آماده و داغ نکه می‌داشت. مدتی بعد، در کتابفروشی ۱۳ تخت برای خواب نویسندگان مهیا شده بود. «پل ابلمن» نمایشنامه‌نویس اولین نویسنده‌ای بود که ویتمن به او جای خواب داد و کم کم سروکله بقیه نویسندگان هم پیدا شد. البته مانند در کتابفروشی قوانین خودش را داشت. ساکنان باید صبح‌ها قبل از آنکه مشتری‌ها از راه برسند از تخت بیرون می‌آمدند و روزی یک ساعت در کارها کمک می‌کردند؛ حال این کمک‌ها می‌خواست مرتب کردن کتاب‌ها باشد یا شستن بشقاب‌ها یا انجام کارهای نجاری کوچک. ویتمن در کنار قوانین کتابفروشی‌اش، در زندگی‌اش نیز راه و رسم مخصوص به خودش را داشت. او وقتی کتابفروشی را باز کرد، لباس‌هایش را با دست می‌شست، ساده‌ترین غذاها را می‌خورد و از سینما و رستوران دوری می‌کرد. او با همین روش، نه تنها توانست با فروش ناچیز کتابفروشی به زندگی ادامه دهد، بلکه توانست هم دیگران را

کتابفروشی «شکسپیر و شرکا» برای عاشقان کتاب و ادبیات، جایی بیشتر از یک نام و یک مکان است. کمتر جایی در میان کتابفروشی‌های جهان با چنین سابقه عجیب و دور و درازی پیدا می‌شود که شماری از نویسندگان بزرگ ادبیات جهان را در خود جای داده باشد. کتابفروشی «شکسپیر و شرکا» امروز به واسطه سرگذشتی که در طول سال‌های متمادی پشت سر گذاشته، به یکی از نقاط دیدنی کشور فرانسه تبدیل شده است. هر سال تعدادی از دوستداران کتاب خودشان را به این کتابفروشی می‌رسانند تا از نزدیک قفسه‌ها، اتاق‌ها و تاریخ پشت سرگذشته «شکسپیر و شرکا» را از نزدیک ببینند. کتاب «شکسپیر و شرکا» در کنار معرفی این کتابفروشی، ما را با سرگذشت آدم‌های زیادی آشنا می‌کند. افرادی با سرگذشت‌های متفاوت که یا از روی ناچاری یا بر حسب علاقه در این کتابفروشی اقامت داشته‌اند و ساعت‌های زیادی از روز را کنار هم زندگی کرده‌اند. «شکسپیر و شرکا» با آدم‌هایش شبیه یک اجتماع کوچک است. آدم‌هایی که هر کدام قصه خودشان را دارند و روزگار، آنها را کنار هم قرار داده است. جرمی مرسر از نزدیک مشاهداتش از شخصیت‌ها و اتفاقات کتابفروشی را به رشته تحریر درآورده و با توانایی بالایش در نویسندگی، خواننده را بخوبی در جریان همه چیز قرار می‌دهد. خواندن این کتاب به روشنی نشان می‌دهد، تأثیری که جرج ویتمن و کتابفروشی‌اش بر مرسر گذاشت، او را کاملاً تغییر داد.

کتابفروشی مثل یه سرپناه

خبرنگار کانادایی، جرمی مرسر، سال ۱۹۹۹ به خاطر تهدیدات چند مجرم، مجبور به ترک کشورش شد و سفری ناشناخته و پرماجر را به فرانسه آغاز کرد. امروز که کتاب «شکسپیر و شرکا» را می‌خوانیم، باید از مجرمان تشکر کنیم که زمینه سفر مرسر را مهیا کردند. اگر آنها این خبرنگار جانی را تهدید نکرده بودند و او سفرش را به پاریس شروع نمی‌کرد، هیچ‌گاه «شکسپیر و شرکا» نوشته نمی‌شد و ما آنقدر دقیق با اتفاقات این کتابفروشی آشنا نمی‌شدیم. مرسر در پاریس روزهای سختی را پشت سر گذاشت. پس‌اندازش تمام شد، افسردگی به سراغش آمد و آینده مثل هیولایی ترسناک انتظارش را می‌کشید. همه چیز مبهم و گیج‌کننده به نظر می‌رسید تا اینکه خیلی اتفاقی با جایی به نام کتابفروشی «شکسپیر و شرکا» آشنا شد.

کتاب زندگی را بخوان

ویتمن زمانی که دور دنیا سفر می‌کرد، نوشته بود: «در تمام دنیا هیچ شیوه زندگی‌ای بهتر از این وجود ندارد که پیاده در قصر دنیا سیاحت کنی، راه بروی، آواز بخوانی و بخوانی؛ کتاب زندگی را بخوانی.» همین جملات خوبی طرز فکر متفاوت ویتمن را نشان می‌دهد. او با همین طرز فکر کتابفروشی را باز کرد و به دنبال پیاده کردن روش‌های متفاوتش برای زندگی بود. ویتمن کتابفروشی را با این شعار باز کرد: «بخش آنچه را می‌توانی؛ بگیر آنچه را لازم داری.» از همان روز اول، برای دوستانی که نیاز به جایی برای خواب داشتند، تختی پشت مغازه گذاشت. برای کسانی که نمی‌توانستند پول کتاب‌ها را بپردازند کتابخانه امانتی رایگان درست کرد. او سوپ را برای مراجعان گرسنه آماده و داغ نکه می‌داشت. مدتی بعد، در کتابفروشی ۱۳ تخت برای خواب نویسندگان مهیا شده بود. «پل ابلمن» نمایشنامه‌نویس اولین نویسنده‌ای بود که ویتمن به او جای خواب داد و کم کم سروکله بقیه نویسندگان هم پیدا شد. البته مانند در کتابفروشی قوانین خودش را داشت. ساکنان باید صبح‌ها قبل از آنکه مشتری‌ها از راه برسند از تخت بیرون می‌آمدند و روزی یک ساعت در کارها کمک می‌کردند؛ حال این کمک‌ها می‌خواست مرتب کردن کتاب‌ها باشد یا شستن بشقاب‌ها یا انجام کارهای نجاری کوچک. ویتمن در کنار قوانین کتابفروشی‌اش، در زندگی‌اش نیز راه و رسم مخصوص به خودش را داشت. او وقتی کتابفروشی را باز کرد، لباس‌هایش را با دست می‌شست، ساده‌ترین غذاها را می‌خورد و از سینما و رستوران دوری می‌کرد. او با همین روش، نه تنها توانست با فروش ناچیز کتابفروشی به زندگی ادامه دهد، بلکه توانست هم دیگران را

سرپا نکه داشتن «شکسپیر و شرکا» به ذکاوت تجاری نیاز داشت. او کارت‌پستال چاپ می‌کرد تا به توریست‌ها بفروشد، در حراجی‌ها کتاب‌های دست دوم می‌خرید تا بعداً گران‌تر بفروشد و درهای کتابفروشی را تا نیمه شب باز می‌گذاشت تا بتواند تا لحظه آخر کتاب بفروشد. همچنین فعالیت‌های منظمی در کتابفروشی رخ می‌داد که شامل مراسم چای یکشنبه، شعرخوانی و نشست‌های نویسندگان بود.

دنیا خفقان‌آور کم کرد. یک بار خطاب به مرسر جمله زیبایی گفت: «مردم همه بهم می‌کن خیلی کار می‌کنن، میگن نیاز دارن بیشتر پول در بیارن. که چی بشه؟ چرا با کمترین چیزهای ممکن زندگی نکنیم تا به جاش وقت‌مون رو با خانواده‌مون بگذرونیم، یا تولستوی بخونیم، یا کتابفروشی‌مون رو بگردونیم؟ به هیچ وجه قابل درک نیست.» با وجود زندگی مقتصدانه و صرفه‌جویانه ویتمن، او برای

غذا دهد و هم آنقدر پول کنار بگذارد که مدام کتابفروشی را گسترش دهد. تماشای روزانه زندگی او در زمینه امساک بود. او کیلومترها راه می‌رفت تا فلفل سبز را چند فرانک ارزان‌تر بخرد. چیزی را دور نمی‌انداخت، هیچ وقت نانی بیات یا پنیری خشک نمی‌شد. حتی آب خیارشور را نکه می‌داشت تا در سوپ بریزد. ویتمن به این نتیجه رسیده بود که با کم کردن وابستگی به پول، می‌توان از سلطه این

زندگی اثری است در حال تکمیل



تبدیل شده و هر سال، گردشگران زیادی برای دیدن «شکسپیر و شرکا» وارد آن می‌شوند. امروز مردم جهان «شکسپیر و شرکا» را فراتر از یک کتابفروشی می‌شناسند و آن را با سرگذشت فراموش نشدنی و تأثیر مهمی که بر نویسندگان گذاشته، به یاد می‌آورند. همان طور که مرسر در کتابش نوشته، ویتمن تأثیر مهمی بر زندگی‌اش گذاشت و قطعاً اگر دیگر آدم‌های کتابفروشی هم لب به سخن باز می‌کردند از تأثیرات او و زندگی در کتابفروشی بر زندگی‌شان می‌گفتند. «شکسپیر و شرکا» برای آنها چیزی بیشتر از یک مکان بود. آنها در کتابفروشی راه و رسم بهتر زندگی کردن را یاد گرفتند.

فعلماً می‌نشینم پشت میز، تایپ می‌کنم و سعی می‌کنم مرد بهتری باشم. زندگی اثری در حال تکمیل است.» جرج ویتمن در سال ۲۰۱۱ در ۹۸ سالگی از دنیا رفت و دخترش، سیلیویا مسئولیت اداره «شکسپیر و شرکا» را برعهده گرفت. سیلیویا سعی کرده همان راه و رسم پدر در اداره مغازه را پیش بگیرد ولی کتابفروشی از زمانی که جرج آن را اداره می‌کرد و به پناهی برای نویسندگان تبدیل شده بود، فاصله گرفته است. ویتمن با اندیشه‌اش «شکسپیر و شرکا» را به یکی از معروف‌ترین کتابفروشی‌های جهان تبدیل کرد. این کتابفروشی امروز به عنوان یکی از مکان‌های توریستی شهر پاریس

ویتمن به جرمی مرسر گفته بود به بیش از ۴۰ هزار نفر اجازه داده شب را در مغازه‌اش بخوابند. بزرگی این رقم دست و دلبازی صاحب کتابفروشی را نشان می‌دهد. مرسر پس از مدتی طولانی که در «شکسپیر و شرکا» ماند، آنجا را ترک کرد و انتشاراتی خودش را زد. مرسر از کتابفروشی رفت ولی در نظر او جرج ویتمن مثل یک قهرمان باقی ماند. او در انتهای کتاب درباره جرج ویتمن و زندگی‌اش در کتابفروشی چنین می‌نویسد: «زندگی با جرج در «شکسپیر و شرکا» مرا تغییر داد و باعث شد راجع به زندگی‌ای که پشت سر گذاشته بودم و زندگی‌ای که پیش رو داشتم فکر کنم. حالا

